



حبس و ممنوعیت خروج برای جعفر پناهی

وکیل جعفر پناهی، از صدور حکمی تازه برای این فیلمساز سرشناس خبر داد. مصطفی نیلی به ایسنا گفته شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران، موکلش را به صورت غیابی به یک سال حبس تعزیری محکوم کرده است. غیابی به گفته نیلی، این حکم براساس اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» صادر شده است. نیلی همچنین خبر داده پناهی به مدت دو سال از خروج از کشور و عضویت در هرگونه گروه یا دسته‌جات سیاسی و اجتماعی منع شده است. طبق گفته‌های نیلی رأی در مرحله بدوی صادر شده و او به نمایندگی از موکلش در مهلت قانونی، به رای صادرشده از سوی دادگاه اعتراض خواهد کرد. جعفر پناهی اخیراً نخل طلای جشنواره کن را برای فیلم «یک تصادف ساده» دریافت کرده است. گفته می‌شود این فیلم بدون مجوز ساخته شده و طبق اعلام رسمی، نماینده فرانسه در بخش بهترین فیلم بین‌المللی نود و هشتمین دوره جوایز اسکار خواهد بود.



موج کناره گیری در انجمن بازیگران

پژمان بارغی، رئیس انجمن بازیگران سینمای ایران از سمت خود کناره گیری کرد. او خبر استعفايش را با انتشار یک پیام داده و نوشته است: «اینجانب پژمان بارغی با این اطلاعیه، پس از چندسال، استعفای خود را به‌دلیل شخصی و کاری از سمت ریاست انجمن بازیگران اعلام می‌کنم. در طول این دوران، تمام تلاش‌م را به کار گرفتم تا در مسیر ارتقای کیفیت انجمن و حفظ شأن و شخصیت اعضا قدم بردارم. همواره به‌عنوان عضوی از خانواده سینما در کنار این انجمن خواهم ایستاد». پس از بارغی، سام درخشانی، نایب‌رئیس انجمن نیز با انتشار یک استوری استعفايش را رسانه‌ای کرد. این استفاها در حالی صورت گرفته که انجمن بازیگران سینمای ایران در یک بیانیه درباره بازداشت بازیگران در یک میهمانی خصوصی موضع گیری کرده است. در این بیانیه انجمن بازیگران سینمای ایران با ابراز نگرانی از بازداشت بازیگران در میهمانی خصوصی، نحوه ورود، بازداشت و انتشار اسامی را مغایر قانون و ناقض حریم خصوصی دانسته است.



تارانتینو انیمیشن ساز می شود

کوئنتین تارانتینو، کارگردان سینما در تازه‌ترین اظهارنظر خود از احتمال ساخت نسخه انیمیشنی پروژه قدیمی و ناتمام «برادران وگا» خبر داده است؛ طرحی که از دهه ۱۹۹۰ میان طرفداران او به یک افسانه تبدیل شده بود. هم‌زمان با اکران نسخه ۲۷۵ دقیقه‌ای «بیل را بکش: ماجرای کاملاً خونین» و انتشار انیمیشن کوتاه «فصل گمشده: انتقام یوکی»، تارانتینو اعلام کرد کار با تکنیک‌های انیمیشن و موشن کپچر مسیر تازه‌ای پیش روی او گذاشته و امکان ساخت فیلم‌هایی را فراهم می‌کند که تولید زنده آن‌ها دیگر ممکن نیست. برادران وگا درباره وینسنت ووبک وگا، شخصیت‌های «پالپ فیکشن» و «سگ‌های انباری» هستند. این پروژه قرار بود روایتگر دیدار دو برادر در دوران اقامت وینسنت در آمستردام باشد، اما هرگز ساخته نشد و پس از درگذشت مایکل مدسن عملاً غیرممکن شد. با این حال، تارانتینو اکنون احتمال احیای این داستان به‌صورت انیمیشن بلند را جدی می‌داند؛ نشانه‌ای از اینکه او از صحبت خود درباره اینکه بیش از ده فیلم نمی‌سازد، عقب‌نشسته است.



از کارگاه رفو تا کارخانه معنا

درنگی بر نمایشگاه «گُستست تا وصل» در کاشان

که در اثر او سفید در میان دو شخصیت سیاه، خود را به وضوح نمایان کرده است. شادی پرند در مجموعه‌ی «درخت زندگی» و زیرمجموعه‌ی «زوال»، این بحث را به سطحی زیست‌محیطی - صنعتی می‌کشاند. درخت‌هایش از کلاژ پارچه‌های قدیمی و لباس‌های شخصی شکل گرفته‌اند؛ هر تکه پارچه حامل خاطره، رنج و لذت است اما در «زوال»، همین درخت در پیکر دو پارچه‌ی متضاد ظاهر می‌شود؛ از یک سو «مهرز»؛ پارچه‌ای محلی و دستباف از پنبه‌ی بز با رنگ طبیعی پشم و از سوی دیگر، پارچه‌ای صنعتی و پتروشیمیایی. روند فرسایش طبیعی در مهرز در برابر فرسایش «با فشار اتوبخار» در پارچه‌ی صنعتی قرار می‌گیرد. نتیجه، استعاره‌ی روشنی از گذار از جهان معنا به جهان مصرف است؛ از فرسایش کند حیات تا فرسایش خشونت‌بار زیست‌جهان. او جدال دیرینه سنت و مدرنیته، آرامش و سرعت، زیستن در کنار طبیعت یا مصرف‌گرایی و ایستادن مقابل طبیعت را به‌نمایش می‌گذارد.

گذاری که به‌دروستی او از آن با کوچ انسان از جهان معنا به جهان مصرف یاد می‌کند. جایی که هنر دست، رنگ طبیعی، بافت و زاد طبیعت دیگر نقش و اهمیتی ندارد و در نتیجه حمایت، بازتولید و حفاظت از آن هم رفته‌رفته بی‌معنی می‌شود. فریبا پروفر، در مجموعه‌ی «مضطرب» و «پنت‌هاوس از مجموعه آبی»، مستقیماً سراغ اضطراب به‌عنوان اختلال حافظه‌ی بصری می‌رود؛ او می‌نویسد وقتی تجربه‌ی زیسته با تصویر ذهنی ما از جهان نمی‌خواند، تصاویر محو و ناتمام می‌شوند، آثار او با نخ، پشم، قالب‌گیری سیمانی و تکرار فرمی، همین محوشدن و خش‌دار شدن خاطره را با پوسیدگی، درهم‌تنیدگی و ژولیدگی پارچه، پشم و نخ، به چشم تبدیل می‌کند. اینجا دیگر بافت، فقط لطافت نیست؛ سطح تکه‌پارده‌شده، بی‌نظم و خراشیده‌ای است که روی آن می‌توان اضطراب را لمس کرد. اگر در تاریخ فمینیسم، کارهایی مثل Crocheted Environment اثر فیت وایلدینگ در پروژه‌ی «Womanhouse» دهه‌ی ۷۰، بدن زن را درون یک «رحم قلاب‌بافی‌شده» بازنمایی می‌کردند؛ فضایی نرم اما محاصره‌کننده - که هم امنیت می‌آورد و هم اسارت را به‌رخ می‌کشید- در «گستست تا وصل»، این منطق به بدن‌های جمعی و سیاسی تسری پیدا کرده؛ از بدن زن تا بدن شهر، بدن صنعت، بدن خاطره و در نهایت بدن هویت جمعی ما.

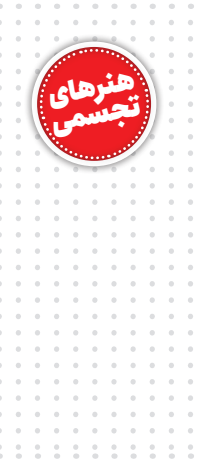
▼ معماری بافت: وقتی پارچه، فضا می‌سازد

بخش مهمی از نمایشگاه آن جاست که پارچه از دیوار جدا می‌شود و مستقیماً به معماری موقت تبدیل می‌شود. عاطفه مجیدی‌نژاد در چیدمان «بازدید: زیرو-جی»، با پارچه‌ی توری و مرکب، نوعی «معماری بی‌وزن» می‌سازد؛ پرده‌ای عظیم به ابعاد ۸×۳ متر که الگوهای معماری ایرانی را به ساختاری سیال و لرزان بدل می‌کند. او به‌صراحت این کار را مقابل سنگینی و صلابت معماری سنتی قرار می‌دهد و بی‌وزنی و ناپایداری را به‌جای ثبات می‌نشانند. این اثر تداعی گر نقش هویت در میان جوامع

نیست؛ صحنه‌ی زندگی است. آثار مریم اشکانیان، زهرا ایمانی و نگار فرجیانی، آشکارا با فضای اتاق خواب، تخت، لحاف و بدن سروکار دارند. در اثر لحاف‌گونه‌ی ایمانی، تختی با پشه‌بند توری و ملحفه‌های گل‌دار می‌بینیم که پیکری نیمه‌پنهان در آن فرو رفته است؛ یا در اثر دیگری، یک گوسفند در دل یک اتاق پارچه‌ای احاطه شده است. تصویری که به‌شکلی بی‌رحمانه نرم، هم صمیمیت و هم به‌دام‌افتادگی را تداعی می‌کند. لحاف، هم پوشش است، هم حبس، هم امنیت می‌آورد و هم مرز می‌سازد. اینجا سست که جمله‌ی پارکر ناگهان عینی می‌شود؛ لذت و قدرت بدن درون لحاف، هم‌زمان با «بی‌قدرتی» او در محاصره‌ی پارچه تعریف می‌شود. هنر این هنرمندان، دوختن همین تنش است: آنها با استفاده از رسانه‌ای که تاریخی طولانی در خانگی کردن زن داشته، دقیقاً همان تاریخ را به نقد می‌کشند. در لحاف‌های دست‌ساز نگار فرجیانی، حشرات غول‌پیکر روی سطح مخمل و پارچه‌های سنتی می‌خزند؛ او در استیتمنت‌اش یادآوری می‌کند که این مجموعه پس از وقایع ۱۳۸۸ و در گذار شخصی‌اش از نقاشی به فایبر آرت شکل گرفته و «حشرات» را جایگزین باغ و رود و سرونگارگری ایرانی کرده است. این جابه‌جایی موتیف، یک چرخش اساسی است: از طبیعت آرمانی به موجودات مزاحم، از نوستالژی به اضطراب. لحافِ خانگی، به vitrine موزه تاریخ طبیعی شبیه می‌شود؛ جایی که نمونه‌های حشره، مثل خاطرات و تروماها، پین شده و در عین حال زنده‌اند. در آثار هدا زریاف، چمدان، چیدمان و جمع کردن تمام داشته‌ها و علاقه‌هایت در زندگی در یک پارچه کیسه مانند با زبان خیاطی وصله‌کاری گل‌دار و عاطفی درهم‌آمیخته‌اند. متن نامه‌مانند او («اینجا همه چیز تقریباً خوب است...») یک جور استیتمنت پست‌فمینیستی است؛ هنرمندی که بین دو شهر، دو زمان و دو زندگی در رفت‌وآمد است و پارچه‌ها را که تمام داشته‌هایش است، مثل دوستان‌اش می‌بوسد و می‌دود. اینجا دوختن، شکل مادی «سرهم کردن زندگی» است؛ نه تزئین حاشیه‌ی آن و یک دارایی، بلکه بخشی از اوست که دارایی او را در بر گرفته و یک چمدان چرخ‌دار، مثل ماشین که انسان را در بر می‌گیرد و جابه‌جا می‌کند او را و تمام داشته‌هایش را در بر می‌گیرد.

▼ بدن، رنج، زخم: فایبر آرت به‌مثابه پوست

در ضلع دیگری از نمایشگاه، پارچه مستقیماً بدن، زخم و تروما را نمایندگی می‌کند. پروژه‌ی «کرانه‌های رنج» مونا جولا - که در ادامه‌ی شش سال کار او روی قربانیان رنج و «دیگری بی‌چهره» شکل گرفته - فرش و پشم را به پوستی مجروح و کش آمده تبدیل می‌کند؛ بدنی که هم می‌خواهد بایستد، هم زیر وزن تجربه‌ها فرومی‌ریزد. او در یک قاب بافت به‌زحمت خود را کنار کسانی که او را زخم زده‌اند، ایستاده و سرپا نگاه داشته است. سیاه و سفید بودن شخصیت‌ها عیان‌کننده خیر و شر و کرانه‌های رنج زن بودن شخصیت‌ها در اثر هستند



خارج کردن مرکز ثقل از تهران هم یک امتیاز دیگر نمایشگاه «گُستست تا وصل» است. اینکه چنین نمایشگاهی در کاشان و در دل شهرک صنعتی برپا شود، از نظر جغرافیای فرهنگی حرکت مهمی است. اگر این روند ادامه پیدا کند و کارخانه هنر لیکه بتواند شبکه‌ای پایدار از هنرمندان و پژوهشگران نساجی بسازد، می‌تواند به‌مرور نقش یک «هسته» برای مطالعات هنر پارچه‌ای در ایران ایفا کند، نه صرفاً یک لوکیشن زیبا برای عکاسی. ما نگاه تخصصی، عمیق و شکل دامنه‌دار به یک حوزه و رشته در هنر را کمتر در ایران شاهد هستیم

حسین گنجی
منتقد تجسمی

«سوزن‌دوزی برای زنان، هم سرچشمه‌ای از لذت و توانمندی بوده است، هم به‌گونه‌ای جذابی ناپذیر با بی‌قدرتی آنان گره خورده است.» همین یک جمله‌ی روزی‌کا پارکر، در دوختِ ناسازگار: سوزن‌دوزی و ساخته‌شدن امر زنانه - که سال‌هاست در مطالعات فمینیستی هنر پارچه‌ای دست‌به‌دست می‌شود - کلید ورود به نمایشگاه «گُستست تا وصل» است. پارکر یادآوری می‌کند که دوخت‌دوز، هم‌زمان ابزار لذت و قدرت بوده و سازوکاری برای رام کردن زنان؛ هم سلاح مقاومت بوده، هم ابزار انضباط خانگی. این دوگانگی دقیقاً همان تنشی است که در کارخانه هنر «لیکه» در کاشان، از دل نخ، پشم، پارچه، سیمان و نور بیرون زده است. این‌که یک کارخانه‌ی قدیمی فرش در شهرک صنعتی امیرکبیر کاشان به «کارخانه هنر لیکه» تبدیل شود و نخستین نمایشگاه‌اش را به هنر الیاف اختصاص دهد، صرفاً یک انتخاب رسانه‌ای نیست؛ یک موضع‌گیری تاریخی است. کاشان، شهر مخمل و زری و دار قالی، این بار نه در کارگاه رفو و تولید، که در یک سوله‌ی صنعتی بازطراحی‌شده، هنر پارچه‌ای را به‌عنوان رسانه‌ی تفکر و نقد به صحنه می‌فرستد. معماری بازطراحی‌شده‌ی سوله‌ها و تبدیل فضای تولید فرش به فضای نمایش، به‌خودی‌خود یک «بافت ثانویه» است؛ نوعی دوختن گذشته‌ی صنعتی به حال هنری. شاهد صفاری در استیتمنت کیوریتوربال، محور نمایشگاه را «بازگشت به گذشته و بازآفرینی آن در اکنون» می‌گذارد و نخ، بافت و پارچه را نه فقط متربال، که ابزار ثبت حافظه معرفی می‌کند. این انتخاب، «گستست تا وصل» را در امتداد تاریخ معاصر فایبر آرت قرار می‌دهد؛ تاریخی که از دهه‌ی ۱۹۶۰ به‌بعد، با تلاش کیوریتورهایی مثل مایلدرد کانستانتین و جک لنور لارسن برای آوردن بافته‌ها به دیوار موزه‌ها آغاز شد، اما همچنان در حاشیه‌ی سلسله‌مراتب هنر باقی مانده است. الیسا آوتر در کتاب String, Felt, Thread: The Hierarchy of Art and Craft in American Art می‌دهد که چگونه فیبر آرت بین «کاربردی» و «هنری» معلق ماند و به‌ندرت اجازه یافت به‌عنوان هنر والا خوانده شود. گلن آدامسن، پا را فراتر می‌گذارد و می‌گوید «گرفت» بیش از آن که نام یک ماده یا تکنیک باشد، یک «ایده» است؛ ایده‌ای که دقیقاً از موقعیتِ فرودست‌اش در برابر هنر تغذیه می‌کند. «گستست تا وصل» در کاشان، همین ایده را در مقیاسی محلی اجرا می‌کند: آوردن هنرهای «خانگی»، «زنانه» و «کاربردی» به متن یک فضای صنعتی، و به‌هم‌دوختن خانه و کارخانه، سنت و صنعت، خاطره و بحران معاصر.

▼ از خانه تا کارخانه: پارچه به‌عنوان زیست‌جهان در بخش پررنگی از نمایشگاه، پارچه دیگر فقط سطح